

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 55-82
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.36734.2265

Psychological Anthropology: A Critical Review of the Book “*Culture and Identity*”

Asghar Izadi-Jeiran*

Abstract

The relationship between individual and culture as the main subject in psychological anthropology had been engaged anthropologists from the early days of the discipline. “*Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology*” (second edition, 2007) by Charles Lindholm is one of the best and most comprehensive resources in this field. The book is organized into five sections, with thirteen chapters. Lindholm began the book by exploring of self and individual in the culture and thought of the West, then turn to anthropology to show its contribution through ethnographic research. Some classic subjects of psychology such as self, thinking, emotions, and mental disorders are discussed by reference to anthropological legacy. *Culture and Identity* has many strengths including a good and concise review of philosophical approaches, extensive use of data of anthropological fieldworks, grounding the discussions of psychological anthropology in the broader contexts of some events in the scientific community, comprehensiveness of bibliography, and combining theory with experimental examples.

Keywords: Psychological Anthropology, Culture, Identity, Self, Anthropology.

* Assistant Professor of Anthropology, Member of Research Core for Cultural Anthropology,
University of Tabriz, Tabriz, Iran, a.izadijeiran@tabrizu.ac.ir

Date received: 12/10/2021, Date of acceptance: 26/02/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

مردم‌شناسی روان‌شناختی: بررسی کتاب فرهنگ و هویت

اصغر ایزدی جیران*

چکیده

رابطه میان خود و فرهنگ به‌عنوان موضوع اصلی مردم‌شناسی روان‌شناختی از عرصه‌های پژوهشی مهمی است که مردم‌شناسان را از آغاز درگیر خود کرده بود. کتاب فرهنگ و هویت: تاریخ، نظریه، و کاربرد انسان‌شناسی روان‌شناختی (ویرایش دوم، ۲۰۰۷) اثر چارلز لندولم با ترجمه محسن ثلاثی یکی از بهترین و جامع‌ترین منابعی است که به معرفی این شاخه و جریان‌ها و آثار شاخص آن پرداخته است. کتاب در پنج بخش و سیزده فصل سازمان یافته است، بر اساس رویکرد تلفیقی خود لندولم که در آن رویکردهای روان‌شناختی، مردم‌شناختی، و جامعه‌شناختی را با بررسی ماهیت پیچیده سه سطح روان‌های فردی، ارزش‌های فرهنگی، و سازمان جمعی با یکدیگر تلفیق می‌کند. لندولم نه تنها هویت و فرهنگ بل موضوعات کلاسیک و مهم روان‌شناسی مثل خود، اندیشیدن، عواطف، و اختلال روانی را از طریق میراث مردم‌شناختی به بحث می‌کشد. کتاب نقاط قوت زیادی دارد از جمله مرور دیدگاه‌های فلسفی، استفاده گسترده از داده‌های تحقیقات میدانی مردم‌شناس‌ها، قرار دادن بحث‌های مردم‌شناسی روان‌شناختی در زمینه بزرگ‌تر اتفاق‌های اجتماع علمی مردم‌شناسی، جامعیت در معرفی منابع، و ترکیب بحث‌های نظری با مثال‌های تجربی. از نقاط ضعف کتاب نقص در یکدست دیدن فرهنگ‌ها و جوامع غربی و عدم توضیح اصول، مبانی و روش‌های روانکاوی است.

* استادیار مردم‌شناسی، عضو هسته پژوهشی مردم‌شناسی فرهنگی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران،

a.izadijeiran@tabrizu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

کلیدواژه‌ها: مردم‌شناسی روانشناختی، فرهنگ، هویت، خود، انسان‌شناسی

۱. مقدمه: مردم‌شناسی روان‌شناختی

کتاب فرهنگ و هویت: تاریخ، نظریه و کاربرد انسان‌شناسی روانشناختی ترجمه کتابی است با عنوان *Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology*. نویسنده کتاب چارلز لندولم از مردم‌شناسان معروفی است که پژوهش‌های میدانی‌اش را در شاخه مردم‌شناسی روانشناختی انجام داده است، به‌طور خاص با تمرکز بر پشتون‌های پاکستان. لندولم اکنون استاد مردم‌شناسی دانشگاه بوستون در امریکاست. کتاب مردم‌نگارانه او *بخشنده‌گی و حسادت: پشتون‌های سوات پاکستان شمالی* (۱۹۸۲) از آثار برجسته در مردم‌شناسی روانشناختی به حساب می‌آید. از دیگر آثار لندولم می‌توان به *خاورمیانه اسلامی: سنت و تغییر* (۲۰۰۲) و *فرهنگ و اصالت* (۲۰۰۷) اشاره کرد. این کتاب توسط محسن ثلاثی در سال ۱۳۹۳ ترجمه شده و توسط نشر ثالث منتشر شده است. کتاب سال ۲۰۰۱ منتشر شده و ویرایش دومش که مبنای ترجمه بوده در سال ۲۰۰۷ چاپ شده است. کتاب فرهنگ و هویت یکی از مهم‌ترین و معتبرترین آثار در حوزه مردم‌شناسی روان‌شناختی است و از این جهت انتخاب درستی برای ترجمه صورت گرفته است.

مردم‌شناسی روانشناختی یکی از شاخه‌های قدیمی در مردم‌شناسی است که به معنایی بسیار گسترده بر رابطه بین فرهنگ و فرد متمرکز است. کتاب فرهنگ و هویت از نوع کتاب‌هایی است که هدف‌شان معرفی این شاخه از مردم‌شناسی است. قبل از انتشار کتاب لندولم، چندین کتاب برای معرفی مردم‌شناسی روانشناختی منتشر شده بودند: مردم‌شناسی روان‌شناختی: رویکردهایی برای مطالعه فرهنگ و شخصیت (۱۹۶۱) به ویراستاری توسط فرانسیس سو، مردم‌شناسی روانشناختی: درآمدی بر ماهیت انسانی و تفاوت فرهنگی (۱۹۷۹) توسط اریکا بورگینون، برساختن مردم‌شناسی روانشناختی (۱۹۸۰) به ویراستاری جورج اسپیندلر، بازاندیشی مردم‌شناسی روانشناختی (۱۹۸۸) به ویراستاری فیلیپ باک، مسیرهای جدید در مردم‌شناسی روانشناختی (۱۹۹۳) به ویراستاری تئودور شوارتز، جفری وایت، و کترین لوتس. همین‌طور قبل از ویراست دوم کتاب لندولم، راهنمای مردم‌شناسی روانشناختی: مدرنیته و تغییر اجتماعی - فرهنگی (۲۰۰۵) به ویراستاری کانرلی کاسی و روبرت ادگرتون هم منتشر شده بود. بعد از اثر لندولم، دو کتاب برای

معرفی مردم‌شناسی روان‌شناختی چاپ شده‌اند: مردم‌شناسی روان‌شناختی: گلچین متون در باب خود در فرهنگ (۲۰۱۰) به ویراستاری روبرت لوین، و مردم‌شناسی روان‌شناختی برای قرن بیست و یکم (۲۰۱۸) نوشته جک ال. تفاوت‌های کتاب لندولم با آثار فوق عبارتند از: الف) لندولم از منابع فلسفی (به ویژه در فصول دوم و سوم) و جامعه‌شناختی به‌طور قابل توجهی استفاده کرده است. او همواره در تمامی موضوعات و بحث‌های سراسر کتاب، تلاش کرده تا از بینش‌های نظری و تجربی موجود در این دو رشته، جهت نقد یا تکمیل دیدگاه‌ها و داده‌های مردم‌شناختی بهره‌برد. ب) لندولم، با رویکرد تلفیقی خاص خودش به مباحث نزدیک شده و داده‌های دیگر مردم‌شناس‌ها را تفسیر می‌کند. رویکرد سه‌سطحی وی که آن را در ادامه مقاله توضیح داده‌ام، مبنایی است که برخی از ابهام‌ها و تناقض‌های ظاهری را حل می‌کند.

کتاب فرهنگ و هویت در پنج بخش و سیزده فصل تنظیم شده است. بخش اول که عنوان «پیش‌درآمد» دارد مقدمه‌ای است برای ورود به موضوع و نیز سایر فصول کتاب. بخش دوم با عنوان «فرهنگ و فرد در فلسفه غرب» دو فصل را در بر می‌گیرد و به ترتیب به مفهوم فرد و اصالت اساساً از دیدگاه اندیشمندان و به ویژه فیلسوفان از دوران باستان تا معاصر اختصاص دارد. بخش سوم کتاب با عنوان «انسان‌شناسی هستی‌شناسی» که در واقع مهم‌ترین بخش هم هست به‌طور مستقیم وارد سهم و نقش مردم‌شناس‌ها و پژوهش‌های میدانی آن‌ها می‌شود. این بخش با چهار فصل به معرفی مکتب فرهنگ و شخصیت، روان‌کاوی فرهنگ، رویکردهای نظری بدیل، و عاملیت اختصاص دارد. بخش چهارم با عنوان «مسائل و برخی از راه‌حل‌های آن» به برخی از موضوعات رایج در مردم‌شناسی روان‌شناختی می‌پردازد از جمله خود، شناخت، عواطف، و دیوانگی. نهایتاً بخش پنجم، کاربردهای مباحث را در دو موضوع عشق و هویت امریکایی نشان می‌دهد. روش‌شناسی مقاله، نقد شکلی و محتوایی کتاب بوده است که در آن ابتدا به مسائل فرمی مثل طرح جلد، صفحه‌آرایی، و سبک جملات پرداخته شده و سپس محتوای کتاب، با مرور فصول، نقاط قوت و ضعف‌شان بیان شده است.

هدف کتاب آن است که پرسش‌های مربوط به هویت را در بستر گسترده‌تر فلسفی و مردم‌شناختی قرار می‌دهد. به همین دلیل، عمدتاً در اکثر فصول، ابتدا دیدگاه‌های نظری و سپس نتایج یافته‌های مردم‌نگاران ارایه می‌شوند. در آغاز، چارلز لندولم تعریف مختصری

از مردم‌شناسی روانشناختی ارایه می‌دهد: مطالعه «ساخت اجتماعی، سیاسی، و فرهنگی خود» و «از هم‌گسیختگی و انسجام مجدد، مفهوم‌بندی و تحقق هویت انسان در محیط‌های گوناگون مادی و فرهنگی» (ص. ۳۳). ادعای بنیادی مردم‌شناسی روانشناختی از نظر نویسندگان آن است که «فرد فقط در چارچوب یک محیط اجتماعی و فرهنگی وجود دارد» (۳۴)، ادعایی که بسیاری از پیش‌فرض‌ها و نظریه‌های روانشناختی را به‌چالش می‌کشد. روانشناسی، فرد را در چارچوب‌های تنگ‌تر بیولوژی و مکانیسم‌های روانی جهانشمول قرار می‌دهد. اثر لیندولم، در واقع به دنبال نشان دادن چگونگی پیوند بین دو رشته ظاهراً ناجور مردم‌شناسی و روانشناسی است. اما چگونه می‌توان این پیوند را برقرار کرد درحالی‌که آن دو تفاوت‌های مهمی با یکدیگر دارند: فرد / فرهنگ، آزمایشگاه / مصنوعی / میدان طبیعی، جدایی محقق از موضوع / غرق شدن محقق در میدان. آیا این ادغام، به قول اندرو بیتی یک «دورگه خام» (۲۰۱۷) خواهد بود.

۲. مسائل فرمی

در نقد شکلی کتاب موارد متعددی وجود دارد. طرح جلد کتاب کلیشه‌نادرستی را تداعی می‌کند که عمدتاً در ایران نسبت به رشته مردم‌شناسی وجود دارد. استفاده از تصاویر و مجسمه‌های متعلق به بومیان آفریقا و استرالیا، ذهن بیننده را خودبه‌خود منحرف می‌کند به این‌که مردم‌شناس‌ها فقط در این جوامع کار و تحقیق می‌کنند. در حال حاضر، محیط‌های غیرقبیله‌ای نیز از میدان‌های مهم پژوهشی برای مردم‌شناس‌ها هستند.

ناشر با استفاده از اندازه، نوع فونت و فاصله بین سطرها، کتاب را بسیار حجیم کرده است، حدود ۷۰۰ صفحه. نسخه انگلیسی کتاب کمتر از ۵۰۰ صفحه است. همین امر باعث شده که گاه بین مطالب و عکس یا جدول مربوطه، فاصله زیادی ایجاد شود، مثل شکل ۴-۴ در صفحه ۱۵۵ و مطلب مربوط به آن در صفحه ۱۵۳. در یک مورد در صفحه ۲۶۲ بیش از نیمی از صفحه سفید رها شده است.

سبک مترجم آن بوده که از جملات طولانی استفاده زیادی بکند. این امر خواننده را در لابه‌لای سطور طولانی گم می‌کند و فهم مطلب را برای خوانندگان سخت‌تر می‌کند. بهتر بود که مترجم جملات طولانی را بشکند.

در بخش منابع فصول، در جاهایی که نویسنده توضیحاتی در مورد برخی از آثار داده، متن انگلیسی به همان شکل انگلیسی به حال خود رها شده است. لازم بود که مترجم در هر مورد که توضیحی داده شده، آن قسمت را به فارسی برگرداند. در حالت کنونی، خوانندگانی که به انگلیسی تسلط ندارند، از توضیحات موثر و راهگشای نویسنده محروم شده‌اند. ج) در برخی موارد مترجم خوب عمل نکرده است. مثلاً عنوان فصل چهارم که «How “Other” is the Other? به «چگونه دیگران وجود دیگری می‌شوند» برگردانده شده که رساننده مفهوم نیست. بهتر بود این عنوان به «چگونه دیگری، دیگری می‌شود؟» ترجمه می‌شد. در ترجمه عبارت به شکل کنونی، تصور بر این می‌شود که در فصل چهارم از یک تغییر و تحول در میان دیگری‌ها بحث می‌شود، درحالی‌که محتوای فصل بر این امر استوار است که چه چیزهایی باعث شد تا «دیگری» مردم‌شناختی در غرب ساخته شود: از طریق تفاوت در ادراکات حسی یا مقایسه نمرات آزمون هوش. همین‌طور مترجم می‌توانست در معادل‌یابی برای برخی از اصطلاحات مهم بهتر عمل کند، مثلاً برای embodiment اصطلاح «بدن‌مند» را بگذارد نه «متجسم». د) با وجود این‌که مترجم از ویرگول به‌طور مکرری استفاده کرده تا شاید در میانه جملات طولانی‌اش مکث‌هایی معنادار در خواننده ایجاد کند، اما شمار قابل توجهی از این علامت نابجا استفاده شده و به مکث‌های بی‌مورد انجامیده است. درحالی‌که می‌توانست با حذف این ویرگول‌های بی‌مورد، خواندن متن را روان‌تر و درست‌تر سازد.

اغلب زیرنویس‌های متن کتاب به نام‌های خاص بازمی‌گردند و شمار بسیار معدودی به اصطلاحات و کلمات مهم اختصاص یافته‌اند. درحالی‌که اگر بالعکس بود مشکل بسیار کم‌تری پیش می‌آمد، چراکه در صورت فقدان زیرنویس برای اسامی اشخاص و مکان‌ها و جوامع، خواننده می‌توانست با مراجعه به بخش منابع فصول بسیاری از موارد را پیدا کند. اما با زیرنویس نکردن بسیاری از اصطلاحات و واژگان مهم و تخصصی، خواننده دقیقاً نمی‌داند که مترجم چه معادل انگلیسی را برگردانده است. مثلاً بحث مفصلی در فصل دهم، «احساس و هستی»، در مورد لاپوشی عاطفی انجام شده ولی دریغ از یک زیرنویس. اصطلاح برگردان‌شده emotional masking است (لیندولم، ۲۰۰۷: ۲۸۰). اگر زیرنویس‌های اصطلاحات به‌طور قابل توجهی انجام می‌شد، آنگاه اصطلاحات نزدیک به هم می‌توانستند به‌خوبی از هم تمایز یافته و با یکدیگر مقایسه شوند. مثلاً نزدیک به این

اصطلاح، اصطلاح «خویشنداری عاطفی» است که برگردان مترجم از emotional constraint (همان) است.

۳. بررسی محتوایی

در بررسی محتوایی کتاب، ابتدا رویکرد نظری لیدولم را معرفی می‌کنم، چرا که بر همین اساس است که درک مطالب این اثر ممکن می‌گردد. سپس تحلیل محتوای کتاب را به ترتیب زیر انجام می‌دهم: (۱) ظهور مکاتب مختلف مردم‌شناسی روانشناختی از خلال مطالعه مردمان؛ (۲) سنخ مردم‌شناسی روانشناختی موجود در فرهنگ و اندیشه غرب؛ و (۳) بررسی چند موضوع مهم روانشناختی به طور تطبیقی در جوامع غربی و غیر غربی.

۱.۳ رویکرد نظری لیدولم

به نظر لیدولم «وجود شخصی» و «محیط فرهنگی» دو قلمرویی هستند که مردم‌شناسی روانشناختی باید آن‌ها را مطالعه کند. او با وجود این که در کل کتاب می‌خواهد دیدگاه‌های متنوع را مرور کند، ولی رویکرد خاص خودش را از شکل مطلوب مردم‌شناسی روانشناختی نیز ارایه می‌دهد: تفسیر دیالکتیکی سه سطح از تجربه بشر. سطح روان توسط روان‌کاوی، سطح سازمان اجتماعی توسط مطالعات تاریخی و جامعه‌شناسی، و سطح ساخت معنا توسط مردم‌شناسی بررسی شده است. لیدولم مردم‌نگاری را بهترین روش برای رسیدن به این تفسیر دیالکتیکی می‌داند (۴۰-۴۱).

رویکرد نظری لیدولم مقدمات زیر را دارند. اول؛ او هم نمی‌خواهد افراد را صرف بازتاب‌هایی بیندارد که اقتدار فرهنگ را در اندیشه، کردار، و احساسات‌شان منعکس می‌کنند. بدون انکار وزن سنگین فرهنگ، زبان، و تاریخ، باید توجه کرد که افراد عواطفی نیز دارند که نمی‌توانند تبیین‌شان کنند، اندیشه‌هایی که جرئت بیان رسیان را ندارند، رویاهایی دارند که نمی‌توانند آشکار سازند، و آرمان‌هایی که هرگز نمی‌توانند محقق‌شان کنند. دوم؛ به نظر لیدولم، نه تنها انسان‌ها متعارض‌اند بل فرهنگ هم متعارض است. فرهنگ نه یک کل نمادین و منسجم که به گونه‌ای کلی بر اعضایش تحمیل می‌شود، بل همچون وسیله‌ای است برای هدایت کردن، محدود ساختن، و

تغییر شکل امیال بشری. فرهنگ موجودیتی دسته‌جمعی است که برای اعضایش نقش‌ها، هویت‌ها، و اخلاقیاتی فراهم می‌سازد تا کارایی گروه را بیش‌تر سازد. فرهنگ یک نظام پیچیده است که نخستین وظیفه‌اش بقاست، از طریق سازگاری خودش با الزام‌ها و فشارهای بوم‌شناختی، سیاسی، اقتصادی، ساختاری، و فنی. سوم؛ جوامع فقط وسایل حل مسئله و فراقکنی‌های نمادین امیال تصعیدیافته نیستند، بلکه سازمان‌هایی برای تولید معنا هم به شمار می‌آیند. عدم تعین، قابلیت تخیل، اضطراب وجودی، و سردرگمی‌های نوعی ما، همگی پیوسته به ما فشار می‌آورند تا جهانی که در آن زندگی می‌کنیم را کم‌وبیش معنادار سازیم. ولی این نظام‌های معنایی لزوماً ناکامل، ناسازگار، دوپهلوی، و غیررضایت‌بخشند.

چارلز لیندولم یک الگوی نظری ارائه می‌دهد: ماهیت پیچیده رابطه بین سه سطح درهم‌تنیده ارزش‌های فرهنگی، سازمان اجتماعی، و روان‌های فردی. او این الگو را در کار میدانی‌اش در میان پشتون‌های پاکستان شمالی به کار می‌بندد. لیندولم در کتاب *بخشنده‌گی و حسادت: پشتون‌های سوات شمال پاکستان* (۱۹۸۰) نشان می‌دهد که پشتون‌ها درگیر رقابت برای نظارت بر منابع کمیاب زراعت‌اند، و استقلال و افتخار ارزش دارد. در ساختار اجتماعی برابرگرا هرگونه پیروزی نهایی تقریباً ناممکن است. اعتماد کم است و روابط شخصی سرشار از تنش و اضطراب است. ارزش‌های فرهنگی پشتون‌ها مردها و زن‌ها را از هم جدا کرده و در نتیجه خانوار، مکانی برای آرامش نیست. زن‌ها این تنازع را در رابطه با فرزندان‌شان جبران می‌کنند، ولی از مردها انتظار می‌رود فاصله آبرومندانه با خانواده را حفظ نمایند. از طرف دیگر، علیرغم جو تنازع‌آمیز جامعه، مهمان‌نوازی و دوستی مردانه با بیگانگان ستایش می‌شود. در واقع، عواطفی که با پیوند اجتماعی و مهربانی همراه است و در قلمرو خشن زندگی روزانه برای مردان منع شده، در آداب مهمان‌نوازی و جست‌وجوی آرمانی دوست کامل متجلی می‌شود. به این ترتیب، در میان پشتون‌ها، امیدها و آرزوهای فردی در چارچوب فرهنگی بزرگ‌تر ساختار می‌گیرد و در قالب همین چارچوب، جایی برای مقاومت در برابر آن نیز تدارک دیده شده است.

۲.۳ مردم‌شناسی روان‌شناختی و مطالعه جوامع غیرغربی

از بخش سوم بحث‌ها به‌طور متمرکزتر روی مردم‌شناسی می‌آید. دو هدف بنیادی رشته مبنایی قرار می‌گیرد که کل فصول بعدی کتاب حول آن‌ها می‌گردند: (۱) از چه جهاتی «ما»، یعنی غربی‌ها، با «آن‌ها»، یعنی غیرغربی‌ها، تفاوت داریم؟ و (۲) آیا همه ما انسان‌ها، زیر تفاوت‌های ظاهری، شباهت بنیادی با هم داریم؟ این دو پرسش به این مسئله بازمی‌گردند که ما به‌عنوان افراد بشر تا چه حدی ساخته و پرداخته فرهنگی هستیم که در آن زندگی می‌کنیم و چقدر محصول یک نوع ماهیت بنیادین و فراگیر بشری. دو روش تحقیق در مردم‌شناسی یعنی مردم‌نگاری یا مطالعه موردی و تحلیل مقایسه‌ای به ترتیب به این دو مسئله پاسخ می‌دهند.

بخش سوم در چهار فصل به بنیادهای مکتب فرهنگ و شخصیت، رویکرد روانکاوانه در بررسی فرهنگ، رویکردهای تطبیقی، و عاملیت می‌پردازد. فصل چهارم با عنوان «چگونه دیگران وجود دیگری می‌شوند؟» به برخی از موضوعات مهم روان‌شناختی اختصاص دارد که مردم‌شناس‌ها سعی کردند آن‌ها را در جوامع غیرغربی به بررسی بکشند، از جمله ادراک، اندیشیدن، هوش، و شخصیت (صص: ۱۴۲-۱۵۹). نخستین سفرهای تحقیقاتی مردم‌شناختی به رهبری ریورز دست به مقایسه ادراک بین مردمان ملانزی و انگلیس زدند. نتایج نشان داد که تفاوت‌های موجود بیشتر محصول یادگیری‌اند نه شرایط زیست‌شناختی. موضوع دیگر بررسی هوش به‌طور بین‌فرهنگی بود. چیزی که آزمون‌های هوش در میان مردمان غیرغربی نشان می‌دهد نه هوش بومیان بل درجه وابستگی فردی به عرف‌ها و ارزش‌های فرهنگی است. این آزمون‌ها بیش از هر چیز تمایز را نشان می‌دهند: یادگیری در میان مردمان پیشامدرن، خصلتی عملی، زمینه‌ای، و شخصی دارد و کودکان از طریق تقلید یاد می‌گیرند. در مقابل، یادگیری در میان مردمان مدرن، خصتی انتزاعی، تعمیم‌یافته، و صوری دارد و کودکان در مدرسه آموزش می‌گیرند.

لیندولم در ادامه (صص: ۱۶۱-۱۷۸) جایگاه مباحث روان‌شناختی را در دو چهره بنیان‌گذار مردم‌شناسی بریتانیا و آمریکا نشان می‌دهد. هم برانيسلاو مالینوفسکی و هم فرانتس بوآس موضوعات روان‌شناختی را درون پژوهش‌های کل‌گرایانه‌شان قرار می‌دهند. مالینوفسکی معتقد بود انسان‌ها در هر کجای جهان افراد عمل‌گرایی هستند که می‌خواهند با کم‌ترین تلاش ممکن نیازهای بنیادی و اصلی‌شان را برآورده سازند. از نظر مالینوفسکی،

فرهنگ اساساً برای حل مسائل و فراهم کردن نیازهای بنیادی مردمی است که سازنده آن‌اند. بوآس، یک تجربه‌گرای رمانتیک معرفی می‌شود که با کار میدانی‌اش به این نتیجه رسیده بود که ادراک انسان‌ها با پیش‌پنداشته‌های فرهنگی در مورد واقعیت دگرگونی می‌پذیرند. مهم‌ترین قسمت فصل، «بنیادهای مکتب فرهنگ و شخصیت» است (صص: ۱۷۹-۱۹۴) که در سراسر فصول بعدی به‌طور مکرر مورد ارجاع قرار می‌گیرد. همین مکتب بود که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ به‌طور جدی به دنبال پیوند بین مردم‌شناسی و روان‌شناسی برآمد. ادوارد سایپر، روث بندیکت، و مارگارت مید، که همگی شاگردان بوآس بودند، مکتبی را پدید آوردند که به‌طور متمرکز مسائل اساسی دو رشته را به هم پیوند می‌دادند. به نظر سایپر، فرهنگ را از همه بهتر می‌توان به‌عنوان قرینه شخصیت در نظر آورد. هر شخصیت فرهنگی، بی‌همتا و غیرقابل مقایسه با فرهنگ‌های دیگر است. سایپر معتقد بود که باید یک شخصیت تعمیم‌یافته به‌عنوان نمونه یک جامعه معین وجود داشته باشد. بندیکت در آثار مشهورش *الگوهای فرهنگ* (۱۹۳۴) و *گل داوودی و شمشیر* (۱۹۴۶) باور داشت که هر جامعه‌ای بخشی از طیف رفتار ممکن بشری را انتخاب کرده و برای اعضایش الگوی منسجمی برای احساس، تفکر، و کنش فراهم می‌آورد. به نظر بندیکت، بیشتر افراد مسیری را در پیش می‌گیرند که در فرهنگ‌شان حاضر و آماده باشد و به همان گونه‌های شخصیتی تبدیل می‌شوند که از پیش برایشان فراهم شده است. مارگارت مید بر آن بود که فرایند اجتماعی کردن بر همه چیرگی دارد و جهان‌های فرهنگی منسجم و هماهنگی فراهم می‌سازد. به همین خاطر است که در *بلوغ در ساموا* (۱۹۲۸) نشان می‌دهد دختران ساموایی اضطراب رایج در دوره بلوغ در آمریکا را کم‌تر تجربه می‌کنند. همین‌طور مید در *سکس و خلق و نحو در سه جامعه ابتدایی* (۱۹۳۵) آشکار می‌کند که نقش‌های متناسب به مردان و زنان امریکایی در فرهنگ‌های دیگر تفاوت می‌یابد.

لیندولم نقدهای مهم وارد بر مکتب فرهنگ و شخصیت را هم مطرح می‌کند، مواردی که در سراسر فصول بعدی هم به شکل‌های مختلفی تکرار می‌شوند: فرض‌های مفهومی فرهنگ یکپارچه و تطبیق کامل، حذف عامل فعال مردمی، و بی‌اهمیت انگاشتن تعارض. به‌نظر لیندولم بنیانگذاران این مکتب، مسئله رابطه میان فرد و فرهنگ را با لاپوشانی حل کردند. الگوی پیچیده‌تر و دیالکتیکی‌تر فرهنگ و شخصیت را همسر دوم مارگارت مید

ارایه داد. بینش گریگوری بیتسون در *ناون* (۱۹۳۶) بر تعامل پویای نیروهای فرهنگی متخالف استوار است. مردان و زنان با انگیزه‌هایی عاطفی (اتوس) متفاوتی برانگیخته می‌شوند که برآورده ساختن کامل آن‌ها امکان‌ناپذیر است و برای همین مردمان یاتمول، در گینه نو، باید عواطف ممنوع‌شده در زندگی روزانه را در حوزه‌های نمادین مناسبی بروز داده و تخلیه کنند.

فصل پنجم، «روانکاوی فرهنگ»، تلاش مردم‌شناسانی را نشان می‌دهد که به دنبال آرایه‌گویی روانکاوانه‌تری از رابطه بین فرد و جامعه بودند. مکتب فرهنگ و شخصیت نقطه آغاز پدیده آوردن نوعی مردم‌شناسی فرویدی بود: توجه این مکتب به اهمیت حیاتی آموزش‌های دوره کودکی در شکل‌گیری شخصیت در بزرگسالی. مثلاً مارگارت مید به دانشجویانش یاد می‌داد که به دستورالعمل‌های شیردهی و آموزش عمل دفع به کودکان توجه کنند. با این وجود، کشمکشی میان الگوهای مردم‌شناختی مکتب فرهنگ و شخصیت و الگوی روانکاونه وجود داشت:

- فرهنگ خودمختار، بی‌همتا، و متفاوت / بیان نمادین امیال سرکوب‌شده در همه فرهنگ‌ها،

- انسان‌های انعطاف‌پذیر و تطبیق‌پذیر / انسان‌های دوپهلوی،

- ناخودآگاه به‌عنوان مخزنی از نمادهای فرهنگی / ناخودآگاه سرشار از سابق‌های متعارض،

- فقدان کشمکش بنیادی بین فرد و جامعه / مقاومت افراد در برابر ادغام در جامعه.

لیندولم معتقد است که می‌توان بین این دو الگو آشتی برقرار کرد. به نظر او، تفسیر فرویدی در مورد داده‌هایی کاربرد دارد که از جهت عاطفی روشن، از نظر نمادین غنی و از لحاظ انگیزشی نیرومند باشند. همچنان‌که تحلیل رویاها و نشانه‌های روان‌رنجورانه بیمار به آگاهی از شرایط عینی زندگی او نیاز دارد، تحلیل مواد فرهنگی نیز به آگاهی از بوم‌شناسی، سیاست، تاریخ، سازمان اجتماعی و فلسفه جامعه نیازمند است.

ناکامی مکتب فرهنگ و شخصیت در ایجاد پیوند رضایت‌بخش بین روانکاوی و مردم‌شناسی، رهیافت‌های نوفرویدی را پدید آورد. این رویکرد جدید در کارهای آبرام کاردینر، دبووا، و اریک اریکسون بروز یافت (صص: ۲۱۴-۲۲۹). کاردینر، با اثر

مهم‌اش فرد و جامعه او: روان‌پویایی سازمان اجتماعی بدوی (۱۹۳۹)، بر وزن نسبی نهادهای گوناگون فرهنگ در تأثیرگذاری بر شخصیت تأکید می‌گذارد: نهادهای اساسی مثل تقسیم کار و نهادهای فرعی فرافکنانه مثل دین، اسطوره، و هنر. نهادهای بنیادی بر تحول خویشتن در خانواده تأثیر مستقیمی می‌گذارند و دگرگونی در این نهادها لزوماً به تغییر شخصیت و سپس نظام‌های فرافکنی می‌انجامد. دویوا در *مردمان آلور* (۱۹۴۴) نظریه‌ی کاردینر را در کار میدانی‌اش در ملانزی به کار می‌بندد: الزام زنان به کار زیاد در مزارع باعث عدم مراقبت از کودکان می‌شود. آن‌ها تبدیل به بزرگسالی می‌گردند ناتوان از برقراری پیوندهای شخصی و سرشار از بدگمانی و بیزاری. و اسطوره‌های خدایان مکار و فریبکار، فولکلور دشمنی با مادر، بی‌عاطفگی، و فقدان هنر پدید می‌آید. اریکسون، با اتخاذ رویکردی وبری، معتقد است که ناکامی‌ها فرد را به تعقیب هدف‌ها و ارزش‌های فرهنگی ترغیب می‌کنند. عملکردهای بچه بزرگ کردن، کودکانی را پرورش می‌دهد که در مرحله‌ی معینی از رشدشان تثبیت می‌شوند. اما به نظر اریکسون، و برخلاف فروید، این تثبیت خصلتی روان‌رنجورانه ندارد، بلکه به اعضای جامعه اجازه می‌دهد در چهارچوب فرهنگ‌شان کارکرد درستی داشته باشند. اریکسون در کتابش *کودکی و جامعه* (۱۹۵۰) به‌طور مکرر به نمونه‌ی قبیله سو در امریکای سرخپوست ارجاع می‌دهد. شیردهی افراطی با جریان آزاد دهانی، به ارزش فرهنگی بخشندگی، و مجازات گاز گرفتن سینه منجر به خشمی می‌شود که در شکل شجاعت در شکار و جنگ تخلیه می‌شود.

علايق فرویدی در ترکیب جدید در مکتب فرانکفورت هم ظهور می‌کند (صص: ۲۲۹-۲۳۶). متفکران این مکتب به جای جنبه‌ی انسجام‌بخش فرهنگ، به سرکوبی و خشونت در خانواده پرداختند؛ به جای آموزش دفع و از شیر گرفتن، به الگوهای اقتدار در خانواده و سراسر جامعه. مثلاً شخصیت اقتدارگرا در مجموعه‌ی خانواده‌ی متشکل از پدر سخت‌گیر، پدرسالار، و دور از دسترس، کودک و مادر بسیار نزدیک ولی بدون قدرت پدید می‌آید. نتیجه، خویشتن‌های ضعیفی است که به آسانی به ستم تن می‌دهند.

در پی بی‌اعتباری مکتب فرهنگ و شخصیت در دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰، فصل ششم بدیل‌هایی را معرفی می‌کند. مردم‌شناسی تطبیقی و ایتینگ‌ها یکی از آن‌هاست (صص: ۲۵۲-۲۶۶). جان وایتینگ و بئاتریس وایتینگ بررسی فرهنگ و شخصیت را دوباره به‌صحنه آوردند، ولی با برآورد کمی تأثیر فرهنگ بر شخصیت از طریق تحقیق دقیق،

علمی، و تصدیق‌پذیر. آن‌ها یک پژوهش آرشیوی از ۵۶ جامعه انجام دادند: طرح فرضیه‌ها، جدا کردن عناصر مشابه در فرهنگ‌ها، آزمون فرضیه، و برقراری روابط علی. هدف‌شان اثبات اعتبار نظریه روانکاوی بود. نتیجه یافته‌ها این بود که تشریفات خشن ورود به بزرگسالی در جوامعی اجرا می‌شود که مردان بزرگسال نقشی تعیین‌کننده دارند و برگزاری آبتنی نمادین مردان در جوامعی که مردها چنین نقشی ندارند. وایتینگ‌ها با نگرانی از مسائل برقراری همبستگی میان عناصر فرهنگی به گونه‌ای خارج از زمینه محیطی، طرح بلندپروازانه مقایسه‌ای با اعزام شش گروه مردم‌نگار آموزش‌دیده به شش جامعه متفاوت را عملی کردند. با دخل و تصرف‌های فراوان آماری، تفاوت‌های رفتار کودکان به دو عامل پیچیدگی فرهنگی و ساختار خانگی نسبت داده شد. کودکان در جوامع پیچیده‌تر، وابسته‌تر و سلطه‌جوتر بودند ولی در جوامع کم‌تر پیچیده، بامحبت‌تر و مسئول‌تر. همچنین، کودکان در خانوارهای هسته‌ای، اجتماعی‌تر و صمیمی‌تر بودند و در خانوارهای گسترده پدرسالار، قدرت‌طلب‌تر و پرخاشگرتر. کار وایتینگ‌ها به شدت نقد شد، از جمله از این جهت که فرهنگ هم در میان متغیرهای پرشمار به یک عامل در میان عامل‌های دیگر تقلیل یافته بود. مردم‌شناسان در حالی که مایوس از پیوند بین روانکاوی و نظریه مردم‌شناسی بودند به دنبال الگوهای بدیل در جاهایی دیگر می‌گشتند (صص: ۲۶۷-۲۹۳). چارلز پیرس، فیلسوف و زبان‌شناس امریکایی، استدلال کرده بود که شخصیت یک فرد یا خود از طریق تبادل اجتماعی نشانه‌های زبانی در چارچوب اجتماعی فعال از اجراکنندگان نقش ساخته می‌شود. فیلسوف دیگر امریکایی، جورج هربرت مید، استدلال می‌کرد که ما تا وقتی وجود داریم که خودهای دیگر وجود دارند و در تجربه ما وارد می‌شوند. توانایی تقلید و بازی نقش در کودکان، واکنش‌ها و رویکردهای پذیرفته‌شده اجتماعی را در خود شخص به صورت دیگری تعمیم‌یافته تثبیت می‌کند. نظریه خود مید بر دو نویسنده آشکارا تأثیر گذاشت: ابروینگ هالوول و ابروینگ گافمن. ابروینگ هالوول، که مقاله کلاسیک «روان‌شناسی و مردم‌شناسی» (۱۹۵۴) را نوشته، با کار در میان قبیله اوجیبوا کانادا، معتقد بود همه انسان‌ها باید یک موجودیت بازاندیشانه باشند. از نظر هالوول، واقعیت عینی همان است که فرد طبق دستوره‌های فرهنگی تجربه‌اش می‌کند. این واقعیت همان جهان‌بینی است، نحوه نمایانده شدن جهان به آدم‌هایی که به آن می‌نگرند. مقاله مشهور هالوول «هستی‌شناسی، رفتار، و جهان‌بینی اوجیبوا» (۱۹۶۰) مردمانی را نشان می‌دهد که در جهان مبهمی می‌زیند پر از دشمنان بالقوه. کل شخصیت اوجیبوایی حاصل تلاش مستمر

برای نظارت بر عواطف نیرومند است، جهت حفظ توازن اجتماعی و اجتناب از ریسک ناراحت کردن دیگران. اروینگ گافمن با انجام تحقیق میدانی در هتل‌ها در ایرلند، زندگی انسان‌ها را به صحنه تئاتر تشبیه کرد: بازیگرانی که پیوسته می‌کوشند نقش‌هایشان را به‌خوبی اجرا کنند و توهم واقعیت را پابرجا نگه دارند. از نظر گافمن، هیچ‌گونه خود واقعی وجود ندارد، بل فقط نقش‌هایی وجود دارند که به‌گونه‌ای اجتماعی ساخته می‌شوند.

مردم‌شناسان دیگر، چالش‌های مکتب فرهنگ و شخصیت را به‌طور آشکارتری مطرح کرده و الگوهای جدیدی ارائه دادند. والاس، لوین، و اسپرو مردم‌شناسان پیشرویی بودند که کوشیدند تنوع و گوناگونی را در نظریه فرهنگ جای دهند. آنتونی والاس زنده‌تیر خلاص به مفهوم شخصیت مشترک بود. او با انجام تحقیق میدانی در میان سرخپوستان توسکارورا متوجه شد که فقط یک سوم آدم‌های نمونه‌اش شخصیت مشترک داشتند. او مخالف برداشت از فرهنگ به‌عنوان پدیده ایستا، ثابت، و یکنواخت شد و این‌که شخصیت بازتاب مستقیم فرهنگ است. به جای آن، فرهنگ را پدیده‌ای شناور، چندسویه، و دگرگونی‌پذیر دید که ویژگی‌اش گوناگونی پیوسته متغیر و تنوع فردی و گروهی است. برای والاس، فرهنگ چارچوبی شناختی و اخلاقی است که افراد می‌توانند در آن مسائل‌شان را حل کرده و پیامدهای رفتارشان را به‌گونه‌ای کم‌وبیش دقیق پیش‌بینی کنند. توجه والاس به روابط متضاد بود و تکمیلی بودن نقش‌ها. از نظر او، تفاوت و تناقض اجزاء ضروری هر نظام فرهنگی‌اند.

رابرت لوین با فرا رفتن از سطح رفتار والاسی، به طرف درک ریشه‌های روان‌شناختی ژرف‌تر کنش رفت. یک مردم‌نگاری شخص‌محور (person-centered ethnography) بهترین راه است. هر کوششی برای پیش‌بینی رفتار اشخاص باید آمادگی‌های درونی آن‌ها را در نظر بگیرد که مبتنی‌اند بر فرهنگ. افراد فقط ساخته و پرداخته فرهنگ نیستند، بلکه ماهیت‌های خاص خودشان را دارند که از سوی فرهنگ آن‌ها را می‌سازد و از سوی دیگر آن‌ها فرهنگ را. برای ملفورد اسپرو، انسان‌ها موجودات زیستی-اجتماعی‌اند که فقط در چهارچوب فرهنگ می‌توانند زندگی کنند. فرهنگ برای انسان‌ها چارچوبی اخلاقی برای رفتار فراهم می‌کند، مفرهایی جمعی برای امیان آن‌ها سازمان می‌دهد، و دفاع‌هایی نمادین در برابر اضطراب در اختیارشان قرار می‌دهد. عجین شدن این تکیه‌گاه‌های فرهنگی برای

همه یکسان نیست، چون خانواده‌ها و تعامل‌های اجتماعی با هم تفاوت داشته، و نیز انگیزه‌ها، آرزوها، و دلهره‌های افراد شدت یکسانی ندارند.

فصل «خلاقیت و دیگربودگی»، به‌عنوان آخرین فصل از بخش سوم، معرفی و آرایه‌نوعی مردم‌شناسی روان‌شناختی است که به عاملیت شخصی، فرایند، و ابداع‌بهای بیش‌تری می‌دهد. لیندولم بحث عاملیت و کنش را در آثار مردم‌نگارانه ویکتور ترنر، گانانات اویسکر، و وینسنت کراپانزانو نشان می‌دهد. درحالی‌که اسپيرو و لوین به قضیه تطبیق و سازگاری علاقمند بودند، ویکتور ترنر به نوآوری و مخالفت علاقه داشت. لیندولم معتقد است او نخستین رهیافت فردگرایانه‌تر در رابطه میان فرهنگ و هویت را آرایه داد، در آثار مشهورش گسست و پیوستگی در یک جامعه آفریقایی: مطالعه زندگی روستایی ندمبوها (۱۹۵۷)، جنگل نمادها: جنبه‌هایی از مناسک ندمبو (۱۹۶۷)، و فرایند مناسکی: ساختار و ضدساختار (۱۹۷۷). به نظر ترنر، در هر فرهنگی، محرک‌های تهدیدکننده جنسی و پرخاشگرانه، باعث تحریک شکل‌های نمادین می‌شوند. مناسک وسیله‌ای نمادین است برای هدایت عواطف نامقبول. مناسک معادل اجتماعی خویشتن (اگو) است. ترنر، شدت و پیوند عاطفی در اجرای مناسک را مایه تعادل ضروری ساختار اجتماعی می‌دانست. مناسک اجرای یک نمایش اجتماعی شفافبخش است که از طریق آن هنجارهای جامعه بزرگ‌تر را می‌توان نقض کرد و قلمروهای بدیلی را پیش از بازگشت به زندگی عادی کشف نمود. ضمن اجرای مناسک، تنش‌های میان افراد جامعه، که غالباً بر اثر قهر و ستمگری تشدید می‌شوند، به صورتی نمادین دگرگون یافته و مثل درمانی همگانی تأیید می‌شوند.

گانانات اویسکر به دنبال پروراندن نظریه‌ای شخص‌محور بود بر پایه دیالکتیک سازنده بین آگاهی فردی و نظام‌های فرهنگی معنی‌ساز. او در کتابش موی مدوسا: رساله‌ای در باب نمادهای شخصی و تجربه دینی (۱۹۸۱)، که پژوهشی میدانی در مورد مناسک سریلانکایی‌هاست، نشان داد که هیچ‌یک از اجراهای مناسکی آن‌ها تکراری نبودند. افراد، با استعداد خلاقانه، از افکار فرهنگی برای تولید و توجیه کنش‌ها، معانی یا تصویرهایی استفاده می‌کنند که بیانگر نیازهای شخصی و خیالات‌شان است. اویسکر در پویایی روانی آسیایی، جنبه‌های عاطفی عمیق افراد به آسانی در مناسک همگانی بیان می‌شوند، برخلاف غربی‌های خویشتن‌دار. اویسکر روایت‌های فرهنگی فراخور بیان پریشانی روانی در جامعه سریلانکایی را نوعی اشراق روحی دانست.

سومین نویسنده‌ای که روش شخص‌محور را به کار بست وینسنت کراپانزانو بود، اما با تمرکز بر رابطه عاطفی و روان‌شناختی خودش با مطلع‌اش. او در معروف‌ترین اثرش *توهمی: پرتره یک مراکشی* (۱۹۸۰) یک مردم‌نگاری بازانديشانه را به نمایش گذاشت. برای کراپانزانو، عمل نوشتن، رابطه‌ای مبهم و نامشخص را تغییر شکل داده و منسجمش می‌سازد. خودها از طریق تبادل متقابل گفتمان ساخته می‌شود. به نظر کراپانزانو، مفاهیم مسلم فرض‌شده شخصیت، منش، فرهنگ، و نظایر آن، فقط ادراک متعارفی از ثبات را ارائه می‌دهند که بی‌ثباتی واقعی و طغیان پایان‌ناپذیر امیال را لاپوشانی می‌کنند. چرخش کراپانزانو به طرف زبان و ارتباط و رویگردانی از علایق سنتی مردم‌شناختی به سازمان اجتماعی و نظام‌های قدرت، بازتاب جنبش تفسیرگرایی است. کلیفورد گیرتز با نقد کارکردگرایی معتقد بود وظیفه مردم‌شناس نه کشف قوانین، الگوها، و هنجارها، بل تفسیر شبکه‌های دلالت نمادین و خاص فرهنگی است، شبکه‌هایی که آدم‌ها می‌تند و در آن تنیده می‌شوند. در مقابل برداشت عینی از حقیقت، او به بینش ادبی سوق پیدا کرد. مردم‌شناس، جهانی که بازمی‌نماید را در واقع می‌سازد. نقد این نوع بازنمایی، نقد سبک باید باشد نه نقد اعتبار. از نظر گیرتز، فرهنگ چیرگی تامی بر اعضایش تحمیل می‌کند، افرادی که بدون مقاومت، هویت‌هایی را می‌پذیرند که بازتاب جهان‌بینی مسلط بر جامعه‌شان است. کار میدانی گیرتز در بالی، به‌طور خاص در مقاله «نمایش ژرف: جنگ خروس در بالی» (۱۹۷۲)، او را به این نتیجه رسانده بود که آن‌ها فاقد زندگی درونی‌اند و فقط در یک نمایش فرهنگی گسترده‌تر و بی‌زمان نقش بازی می‌کنند. روان‌شناسی فرهنگی ریچارد شوئدر هم به پیروی از ستیز گیرتز با اثبات‌گرایی، به مردم‌شناسی مبتنی بر تفسیر شخصی و کیفیت ادبی پیوست. از نظر او، جهان و فرد در یک حرکت بی‌پایان و چرخش هگلی، ولی بدون مسیر یا امکان هرگونه پایان قطعی، پیوسته در یکدیگر رخنه می‌کنند.

مایکل تاسیگ هم با سبکی ادبی کوشید جهان تکه‌پاره‌شده مطلعان بومی‌اش را با روایتی بریده‌بریده و پر از احساس ترسیم کند و گسست‌های ناشی از قدرت استعماری را بازتولید نماید. تاسیگ نویسنده قهار آثار درخشانی چون *شیطان و بت‌وارگی کالا در امریکای جنوبی* (۱۹۸۰)، *نظام عصبی* (۱۹۹۲)، و *تقلید و دیگربودگی: تاریخی خاص از حس‌ها* (۱۹۹۳) است. نظریه تاوسیگ آن بود که تقلید نوعی عمل ارتباطی و یکی‌سازی است و به باور انجام‌دهندگانش برای تقلیدکننده قدرت به بار می‌آورد. در جوامع ساده، تقلید از ارواح و جانوران نیرومند رواج داشت. با گسترش سرمایه‌داری، آدم‌ها در

همه جای جهان از غرب تقلید می‌کنند. به این ترتیب، تاسیگ ادعا می‌کند که خود فقط به‌گونه‌ای تخیلی وجود دارد. در برابر این تفسیرگرایی، نقد ستمگری نانسی شپرهیوز قرار می‌گیرد. شپرهیوز در کتاب تحسین‌شده‌اش مرگ بی‌عزا: خشوند زندگی هرروزه در برزیل (۱۹۹۲)، با هدف پیوند زدن مبارزه سیاسی به مردم‌شناسی روان‌شناختی، در کار میدانی‌اش در میان زاغه‌نشینان برزیل نشان داد که چگونه اقتصاد سیاسی و فرهنگ محلی هر کدام به شیوه خود، اندیشه و احساس و عمل مادرانه را تحت تأثیر قرار می‌دهد، طوری که به کودک‌کشی‌گزی‌گزی و عدم درگیری عاطفی برای نوزاده مرده می‌انجامد. لیندولم تفاوت شپرهیوز با دیگر مردم‌شناس‌ها را فراتر رفتن از نشان دادن بسترهای کلی‌تر، و نوشتن زندگی‌نامه‌هایی می‌داند که در آن‌ها مطلعان بومی‌اش بدل به افرادی بدنمند و زنده می‌شوند.

۳.۳ مردم‌شناسی روان‌شناختی جوامع غربی

لیندولم برخلاف بسیاری از آثار مردم‌شناختی که عمدتاً توجه و تمرکزشان را معطوف می‌دارند به جوامع غیرغربی، در یک بخش از کتاب (شامل فصول دوم و سوم) تلاش می‌کند تا با مروری سریع، جهان فرهنگی و اندیشه موجود در آن را در ارتباط با مفهوم خود به ما نشان دهد. بخش دوم کتاب، اختصاص دارد به واکاوی و ظهور «فرد» در فرهنگ و در نزد فیلسوفان و اندیشمندان موثر غرب. این بخش با فصل «کشف فرد» به آغازگاه‌ها می‌پردازد. لیندولم به‌طور متناوبی بین ارزش‌های فرهنگی و دیدگاه‌های اندیشمندان برجسته حرکت می‌کند. در فرهنگ یونان و رم باستان، انسان‌ها در روابط خانوادگی و دودمانی غرق شده بودند. آن‌ها فقط برای واحدهای اجتماعی بزرگ‌تر زندگی می‌کردند، موجوداتی نفوذپذیر، با شخصیتی چندگانه و پاره‌پاره. نزد افلاطون، خرد در وجود فرد به جایگاه نخست می‌رسد، بالاتر از عواطف و احساسات. اعترافات آگوستین اندیشیدن به خود از طریق جست‌وجوی خداوند از درون را صورت‌بندی می‌کند. کلیسای دیوان‌سالار و فراگیر، انتظار پذیرش اقتدار را جا می‌اندازد و نظام فئودالی انعطاف‌ناپذیر را تقدس می‌بخشد. در رنسانس، خدا از صحنه بیرون رانده شده و فرد تحسین می‌گردد. این‌جا تحول شخصی یک ارزش مطلق و فی‌نفسه هست، نه برای گذار به مرحله‌ای بالاتر. خود با استعداد پیش می‌رود نه توسط چیزی از بیرون. پروتستان‌ها در جنبش اصلاح

مذهبی با انکار امکان آمرزش کاتولیکی و از میان برداشتن میانجیان خود و خدا، دلهره‌مربوط به رستگاری را تجربه می‌کند، چیزی که به چرخش درونگرایانه ذهن منجر می‌شود. پرهیزکارهای پروتستان درحالی که نسبت به عواطف و جسم بدگمان‌اند، از نظم و محاسبه به‌عنوان شیوه‌ای برای نظارت بر جان سرکش استقبال می‌کنند (صص: ۴۹-۶۸).

لیندولم در ادامه فصل دوم (صص: ۶۸-۸۰) به انگاره‌های نو نزد متفکران و فیلسوفان برجسته می‌پردازد. مونتینی طریق مکاشفات بر روان مردم در جریان دگرگونی مداوم تأکید می‌کند. هابز زیر نقاب‌های شرف و اخلاق، حقیقت روانشناختی قدرت را نشان می‌دهد. دکارت با اتخاذ فرایند روشمندانانه و دقیق، ذهنش را از جسم، تأثیر عواطف و پیروی از سنت دور نگه می‌دارد و سپس از طریق کاربرد منطق ناب، قضایای چالش‌ناپذیری استنتاج می‌کند. هیوم ولی نشان می‌دهد که خرد به تنهایی انگیزه هیچ نوع عمل ارادی نیست، بل اسیر سوداهای انسان است. سوداها هم ساخته و پرداخته عادت، تمایل، و منفعت‌اند. در مقابل هیوم، کانت بر وجود مطلق و جهانی پیش‌نیازهای منطقی برای فهم و کنش همه انسان‌ها تأکید می‌کند. ذهن، در بر گیرنده عالی‌ترین تجلی روح است.

فصل سوم، «اصالت و ابعاد آن»، ادامه فصل قبل است و به برداشت‌های مدرن از خود اختصاص دارد (صص: ۸۸-۱۰۹). این فصل با روسو شروع می‌شود: این جهان اجتماعی است که آزادی ما را از بین برده و در همه جا ما را به زنجیر کشیده است. رمانتیک‌ها به پیروی از روسو، موفقیت‌های انقلاب صنعتی با اتکا به ارزش‌های عقلانیت و فردگرایی را به خاطر ناتوانی در پدید آوردن محیط اجتماعی انسانی‌تر نقد می‌کنند. در برابر رمانتیسم، مکتب فایده‌گرایی بتام به دنبال ایجاد نظامی اجتماعی است که لذت و تولید را به حداکثر و درد و اتلاف را به حداقل برساند. در این‌جا، سودای اساسی بشر از است. دیدگاهی ضدفایده‌گرایی، در بین فیلسوفان آلمانی پدیدار می‌شود، به دنبال الگوی نو و پویاتر برای جهان اجتماعی و روانی. هگل معتقد بود تاریخ انسان ماریچ بالارونده‌ای از آگاهی است. ولی برای شوپنهاور، تمدن بشر هیچ هدف متعالی‌ای ندارد، بل نتیجه عملکردهای کورکورانه اراده یا نیروی حیاتی جهان‌شمول است. مارکس دیالکتیک هگل را از آسمان به زمین آورد و تحقق کامل استعداد انسان را به سرنگونی کامل سرمایه‌داری پیوند زد. از نظر او روحیات افراد بازتاب دوره زمانی و جایگاه طبقاتی‌شان است.

نیچه آرزو، که در کانون هستی جای دارد، را به اراده معطوف به قدرت رساند: انگیزه فطری و بی‌پرده حیوانی برای گسترش و تسلط.

قسمت آخر فصل سوم (صص: ۱۱۰-۱۲۹) به بازسازی هستی اجتماعی از طریق تلاش‌های سه اندیشمند می‌پردازد: وبر، دورکیم، و فروید. در کار ماکس وبر، انگیزه عمیق انسان‌ها به ساختن نظام‌های معنایی و دنبال کردن معنا به‌عنوان الگوی خود اهمیت دارد. هر فرهنگی جهان‌بینی ویژه‌اش را می‌پروراند و همین جهان‌بینی، راه‌های حرکت زندگی اجتماعی را فراهم می‌سازد. در کار امیل دورکیم، جامعه برتر از فرد می‌نشیند و می‌خواهد اعضایش را به وفاداری و احترام به آن وادارد، با منتسب کردن قدرتی متعالی به خودش. و به نظر فروید، کل تجربه بشر در واکنش به محرک‌های عمیق و ذاتا متناقض نهاد، برابرنهاد، و برنهاد که در هر محیط اجتماعی پیدا می‌شوند پرورش می‌یابد. دین و فرهنگ این نبرد بنیادی را به گونه‌ای نمادین بیان می‌کنند.

با وجود این‌که اغلب مثال‌های لیدولم در کتاب از جوامع غیرغربی است، جوامعی که بیش‌تر توسط مردم‌شناس‌ها مطالعه شده‌اند، اما او در دو فصل به‌طور مفصل به جوامع غربی می‌پردازد. مثال عشق (فصل ۱۲) و هویت (فصل ۱۳) می‌توانند بحث‌های نظری صرف غربیان را به زمین واقعی بیاورند. فصل «عشق و فرهنگ» (۵۹۱-۶۵۰) به عشق رمانتیک می‌پردازد. لیدولم رابطه عاشقانه را در ارتباط با ارزش‌های فرهنگی و سازمان جمعی جامعه مدرن تحلیل می‌کند. همین رابطه است که خانواده‌ها بر بنیادش شکل می‌گیرند. عشق رمانتیک، تجربه‌ای خواستنی است در جهان رقابت‌آمیز، پرتحرک، و از خودبیگانه‌کننده. مفاهیم فردگرایی و انتخاب آزادانه و ارزش مسیحی یگانگی عارفانه و آرزوی سرمایه‌دارانه تصاحب همخوانی دارد. عشق رمانتیک به غیر از غرب، دست‌کم در دولت‌های پیشامدرن وجود داشته است. همچنین، تفاوت‌هایی وجود دارد در بین جوامع در یکی دانستن یا جدا کردن عشق رمانتیک و لذت جنسی. غربیان آن را به هم پیوند می‌دهند ولی جوامع دیگر نه.

فصل «هویت امریکایی» (۶۵۱-۷۰۷) به دنبال بررسی این پرسش است که چگونه می‌توان واقعیت تفاوت را تأیید کرد، درحالی‌که طبق آرمان فرهنگی امریکایی، همه باید با هم برابر باشند. این‌جا هم لیدولم به تناقض‌های ظاهری روان‌های فردی (تفاوت) و ارزش‌های فرهنگی (برابری) علاقمند است. او استدلال می‌کند که اخلاقی بودن و

طبیعی بودن تعقیب فردی کامیابی اقتصادی، این تمایزها را قابل پذیرش می‌کند. اما تناقضی دیگر سربرمی‌آورد. درحالی‌که در عرصه اقتصادی از افراد عادی صحبت می‌شود، در عرصه سیاست آدم‌ها مقدس انگاشته می‌شوند، با پیوندهایی از عشق مشترک و دلسوزی متقابل. تقدس رهبری سیاسی در برابر عملگرایی کارفرمایان اقتصادی. و چون سیاستمداران از عهده این ارزش فرهنگی سنگین بر نمی‌آیند، در اثر عدم تطبیق با جایگاه اخلاقی، خوار انگاشته می‌شوند.

۴.۳ مطالعه موضوعات روان‌شناختی در جوامع غربی و غیرغربی

لیندولم در بخش چهارم در قالب فصول هشت تا یازده به برخی از موضوعات مهم و کلاسیک روان‌شناسی می‌پردازد و نقش پژوهش‌های مردم‌نگارانه را در آن‌ها نشان می‌دهد، از جمله خود، اندیشه، عواطف، و دیوانگی. موضوع فصل هشتم «خود» است (صص: ۳۶۳-۴۰۷). بسیاری از مردم‌شناسان معتقدند که مقوله خود به‌عنوان پدیده محدود به خود، بی‌همتا، کم‌وبیش یکپارچه، و یک کل متمایز، تجلی ارزش‌های غربی است و برای بررسی جوامع غیرغربی سودمند نیست. تمایز سه‌گانه گریس هریس بسیار رایج شده است: خود (self) به‌عنوان من تجربی و بازاندیشانه، فرد (individual) به‌عنوان جنبه‌های نوعی و اختصاصی انسان مانند زبان، و شخص (person) به‌عنوان نقش بازی شده در صحنه عمومی. نویسنده با نشان دادن یافته‌های پژوهشگران، کلیشه‌های مرسوم ژاپن جمع‌گرا و امریکای فردگرا را به چالش می‌کشد. آداب آیینی شده‌ای که ویژگی جوامع جامعه‌محور است لزوماً دال بر نبود عواطف مخمل سازمان اجتماعی نیست، بلکه نوعی نگرانی شایع و واقع‌بینانه را درباره پیامدهای خطرناک نشان دادن این عواطف آشکار می‌سازد. همین‌طور، کودکان امریکایی به همخوانی و همکاری با دیگران ترغیب می‌شوند و بر نظارت بر عواطف تأکید می‌شود.

دومین موضوع بخش به خصلت اندیشیدن پرداخته و از این‌رو پژوهش‌های شاخه مردم‌شناسی شناختی را مطرح می‌کند (صص: ۴۱۳-۴۶۲). مردم‌شناسان شناختی امریکایی در راستای بررسی نظام‌های معنایی از تحلیل عناصر سازنده در حوزه‌های معنایی مثل خویشاوندی استفاده کردند. آن‌ها از طریق مصاحبه، نقشه‌های شناختی و رده‌بندی‌ها را ترسیم می‌کردند. در برابر افراط‌های ذهنی گرایانه، پژوهشگرانی دیگر مثل لاکوف و جانسون

استدلال کردند که مقولات پیش‌نمونه‌ای زبان‌شناختی به ویژه استعاره‌ها و کنایه‌ها از تجربه‌های عملی جسمانی و عاطفی افراد سرچشمه می‌گیرند؛ نوعی واقع‌گرایی تجربی که بدن را به جای فرهنگ می‌نشانند. روان‌شناسی قومی هم در این سلسله از پژوهش‌ها قرار می‌گیرد، با این فرض که انسان‌ها در فرهنگ‌های دیگر، روان‌شناسی‌های خاص منسجم، سازمان‌یافته، و برانگیزاننده‌ای برای خود دارند. مسیر دیگر نظریه طرحواره است. مردم‌شناسان شناختی مثل روی داندرد، طرحواره‌ها یا الگوهای فرهنگی را بسیار پیچیده‌تر و بازتر از پیش‌نمون‌ها و بسیار همانند شبکه کامپیوتری ارتباط‌گیرنده در نظر گرفتند. کارهای مردم‌شناسانی مثل کلودیا اشتراوس و نیومی کواین نشان می‌دهند که افراد در برخورد با طرحواره‌ها برداشت متفاوتی دارند و ممکن است طرحواره‌های متنازعی را همزمان بپذیرند. سومین موضوع این بخش، عواطف است (صص: ۴۷۳-۵۱۹). بررسی عاطفه، موضوع به نسبت تازه‌ای در مردم‌شناسی است. نویسندگان پس از مروری اجمالی بر نظریه‌های اندیشمندان و به‌طور خاص راجع به عاطفه، بحث فیزیولوژی احساس را پیش می‌کشند. عاطفه محصول واکنش‌های بدنی و تطبیقی (داروین) و غیرتطبیقی (دیوئی) هستند یا ارزیابی موقعیت (شاختر و سینگر)؟ متعادل‌ترین موضع از نظر نویسندگان توسط سیلوان تامکینز ارائه شده است: عاطفه یک نظام انگیزش زیست‌شناختی است، «بدون تقویت عاطفه هیچ چیز دیگری اهمیت ندارد، و با تقویت آن، هر چیزی می‌تواند اهمیت داشته باشد» تامکینز و نظریه‌پردازان دیگر، علاوه بر ویژگی‌های جهانی زیست‌شناختی، این را نیز پذیرفته بودند که بیش‌تر واکنش‌های عاطفی را می‌توان یاد گرفت، در هم آمیخت، هدایت کرد، تشدید کرد، تقلیل داد، و بر حسب دروندادهای گوناگون فرهنگی و شخصی، می‌توان آن‌ها را تقریباً تا بی‌نهایت تغییر شکل داد. بنابراین، به قول کارول ایزارد، تفاوت‌های فرهنگی در آشکارسازی و تجربه احساسات ممکن است نتیجه رویکردهای متفاوت به آن احساسات خاص باشد و نه تفاوت در خصیلت فطری خود عواطف بنیادی.

مردم‌شناسان همواره بر اهمیت کانونی فرهنگ در ابراز و تجربه احساسات تأکید داشته‌اند. عواطف ممکن است یکسره ساخته فرهنگ باشند. کلیفورد گیرتز در شخص، زمان، و عمل در بالی (۱۹۶۵) گفته بود مردمان بالی اندونزی جز وحشت صحنه هیچ عاطفه‌ای را احساس نمی‌کنند. جین بریگز در خشم هرگز: پرتره یک خانواده اسکیمویی (۱۹۷۰) گفته بود خشم در میان اینوای‌های آلاسکا وجود ندارد. و میشل

روزالدو در دانش و شورش: تصورات ایلونگوت از خود و زندگی اجتماعی (۱۹۸۰) مدعی بود ایلونگوتی‌های فیلیپین قابلیت زیادی برای جلوگیری از خشم اعضای قبیله داشتند، چون این عاطفه می‌توانست جامعه برابرگرایشان را نابود کند. پس از مدتی از رواج این مواضع تند در باب اقتدار فرهنگ بر احساسات شخصی، این بریگز بود که یافته‌های پیشین خود را مورد بازنگری شجاعانه‌ای قرار داد و متوجه شد که خشم در میان اینوای ناپدید نمی‌شود، بل نسبت به آن ترس زیادی وجود دارد و با فنون اجتماعی در روش‌های بچه بزرگ کردن، خشم را در نظارت دائمی نگه می‌دارند. همین‌طور اونی ویکان، در پژوهشی میدانی برای واری واری تحقیق‌گیر، در اثرش مدیریت قلب‌های سرکش: فرمول بالایی برای زیستن (۱۹۹۰) نشان داد که مردمان بالی زیر ظاهر آرام‌شان، قلب خود و دیگران را دیگ جوشان سوداها می‌بینند. آشکار کردن احساس، افراد را در معرض حمله دشمنان قرار می‌دهد. به نظر ویکان، درست همین قیافه همیشه شادان است که نشان‌گر ژرفای ذهن متلاطم اهالی بالی است. لرزشی در مژگان، کم‌ترین برافروختگی سیما، احساسات به شدت پنهان‌شده این آدم‌ها را برملا می‌کند. گیرتر گول ظاهر را خورده بود.

چهارمین موضوع بخش، انحراف و دیوانگی است (صص: ۵۲۷-۵۷۷). در برابر دیدگاه روان‌شناسان بالینی که تفاوت‌های فرهنگی را صرفاً سرپوشی می‌دانند روی یک علیت مشترک زیست‌شناختی - عصبی، فرهنگ نقش مهمی بازی می‌کند، مثلاً در نشان دادن آشکار یا پنهان کردن حالت‌های نابسامانی روانی؛ تعریف بیماری روانی، این‌که به عوامل فردی تأکید شود، همچون در امریکا، یا عوامل اجتماعی؛ و شکل بروز ناراحتی‌ها به صورت بدن‌مند همچون در اغلب فرهنگ‌های سنتی یا روانی مثل غرب. همچنین یک رفتار در محیط‌های فرهنگی گوناگون تفسیرهای متفاوتی دارد: خودآزاری پارانوئید در امریکا، قدیس مورد احترام در مدیترانه است؛ شخص‌زدایی در غرب، نشان اشراق در بین مرتاضان هندی است؛ کناره‌گیری و اندوه افسردگی در غرب، اوج خردمندی در سریلانکا محسوب می‌شود. در مورد اختلال‌های روانی سخت مثل اسکیزونی، افراد در جوامع جهان سوم خیلی زودتر و کامل‌تر بهبود می‌یابند، به خاطر حمایت بی‌دریغ خانواده، مناسب شفابخش یکپارچه‌کننده، نبود هر گونه داغ‌ننگ، سادگی نسبی محیط، و نسبت دادن علت بیماری به عامل بیرونی مثل تسخیر شدن توسط ارواح. در برخی از جوامع، افراد پریشان‌حال، ایفاگر نقش‌های اجتماعی مثبت و باارزشی چون شمن یا درمانگرند.

۴. نقاط قوت و ضعف در محتوا

انتخاب کتاب فرهنگ و هویت برای ترجمه توسط محسن ثلاثی انتخاب درستی بوده است. اندرو بیٹی (۲۰۱۹) کتاب لندولم را جامع‌ترین اثر درباره مردم‌شناسی روانشناختی ارزیابی می‌کند. نقاط قوت کتاب فراوان است و می‌توان برخی از آن‌ها را به شرح زیر برشمرد:

۱. تسلط بر منابع فلسفی در مورد موضوعات روانشناختی. با وجود این‌که لندولم تخصص مردم‌شناسی دارد، اما در اکثر بحث‌ها توانسته از منابع فلسفی مربوطه به‌طور موجزی استفاده کند. استفاده کاربردی نویسنده باعث شده تا در بحث‌های مختلف خواننده در میان نقل‌قول‌های طولانی یا تطویل بی‌مورد نظر یک فیلسوف گم نشود.

۲. جامع بودن اثر یکی از ویژگی‌هایی است که در کتاب‌های مشابه، البته تا قبل از ۲۰۰۷ که سال انتشار اثر است، کمتر رعایت شده است. لندولم مهم‌ترین موضوعات روانشناختی را در قالب فصول سیزده‌گانه کتاب جای داده است. تسلط به منابع مربوط به این موضوعات متنوع نیز قابل تحسین است.

۳. لندولم در صفحات اول فصول که نقش‌گشاینده بحث‌ها را دارند خلایقیت به خرج داده است، به این نحو که معمولاً به یک گزارش مردم‌نگارانه یا یک تجربه زیسته در میان مردمان غیرغربی و یا یک اتفاق مهم در اجتماع علمی مردم‌شناسی اشاره می‌کند. این صفحات گشاینده در واقع بینشی هستند فشرده و به زبان ملموس که ذهن خواننده را برای مطالب سنگین فصول آماده می‌کنند.

۴. چکیده فصول به خوانندگانی که در اولین برخورد با فصول در میان مطالب مختلفی سردرگم شده یا آن‌ها را به خوبی درک نکرده‌اند کمک می‌کند تا در دو یا سه صفحه نکات کلیدی فصل را با بیانی دیگر دریافت کنند. با داشتن چکیده‌ای در ذهن، خواننده می‌تواند برای بار دوم فصل را به‌طور ساختارمندی بخواند.

۵. لندولم به‌طور معین از فصل چهار تا آخر کتاب، اغلب بحث‌ها و موضوعات را با استفاده مفصل از داده‌های نمونه آثار مردم‌نگارانه را پیش می‌برد. این امر باعث می‌شود تا نکات نظری لخت، گوشت و خون بگیرند. نویسنده تلاش کرده تا هیچ‌یک از آثار مردم‌نگارانه برجسته در مردم‌شناسی روانشناختی را از قلم نیاندازد. این کاری سخت و سترگ است که بتوان داده‌های اصلی کتاب‌هایی که بر اساس پژوهش میدانی نوشته شده‌اند را در دو یا چند صفحه خلاصه کرد. البته درست هم همین بود که حجم اصلی یک کتاب

مردم‌شناختی با داده‌های مفصلی از تحقیقات میدانی پر شود. بنابراین، کتاب هویت و فرهنگ یک کتاب نظری صرف نیست، بل مملو است از گزارش‌هایی از زندگی واقعی مردمانی مختلف در سراسر جهان و این کتاب را هرچه خواندنی‌تر می‌کند و تجربه‌اش را لذت‌بخش‌تر.

۶. کتاب لیندولم فقط کتابی در مورد یک شاخه معین از مردم‌شناسی نیست، بل در مورد خود مردم‌شناسی هم هست. نویسنده در بسیاری از موارد، بحث‌های مربوط به شاخه مردم‌شناسی روان‌شناختی را در زمینه گسترده‌تری قرار می‌دهد. این زمینه، اتفاق‌های مهم در اجتماع علمی مردم‌شناسی است، مثل انتقال رالف لیتون به دانشگاه کلمبیا و ضعیف شدن جایگاه روث بندیکت یا پرخاشگری دپارتمان‌های علمی به مکتب فرهنگ و شخصیت و سبک کاری مارگارت مید.

۷. استفاده نویسنده از تصویرها مزیت دیگری است که باعث می‌شود خواننده گاه به گاه در لابه‌لای کلمه‌ها عکس هم ببیند. به‌طور خاص عکس‌هایی که لیندولم برای نشان دادن حالت‌های چهره و بدن و نیز عواطف از جوامع گوناگون انتخاب کرده، فهم مطالب را بهتر می‌کند.

۸. قسمت منابع فصول روی هم رفته، فهرست منابعی را تشکیل می‌دهد که می‌تواند هر فرد علاقمند به شاخه مردم‌شناسی روان‌شناختی را از رجوع به کتابخانه‌ها یا گشتن در بین انبوهی از آثار مستغنی کند. منبع‌نویسی لیندولم بسیار دقیق است و گاه توضیحاتی در مورد برخی از آثار می‌دهد. لیندولم نه تنها منابع مهم مردم‌شناسی روان‌شناختی را فهرست کرده، بل در موارد متعدد، آثار انتقادی به این منابع را ذکر کرده و خواننده را در کسب بینش انتقادی یاری می‌کند.

۹. کتاب اساساً بحث‌های نظری را کاربردی می‌کند، در مورد موضوعات معین ملموس و مهم‌تر از آن از طریق گزارش‌های مردم‌نگارانه از زندگی مردمانی معین. علاوه بر این استراتژی عمومی در سراسر کتاب، دو فصل انتهایی کتاب به‌طور خاص دو موضوع تجربی یعنی عشق رمانتیک (صص: ۵۹۱-۶۴۰) و تجربه امریکایی بودن (صص: ۶۵۱-۷۰۰) را به‌عنوان نمونه کار می‌آورد تا به خوانندگان نشان دهد که مطالب نظری کتاب چگونه می‌توانند عملیاتی شوند.

۱۰. برخلاف بسیاری از آثار مردم‌شناختی که تمرکز اصلی خود را بر دیگری به معنای مردمان غیرغربی یا مردمان خارج از جهان اروپایی-آمریکایی می‌گذارند، لیندولم در دو فصل از کتاب (فصول دوم و سوم) به درک جهان فرهنگی و اندیشه غرب از خود می‌پردازد. این امر، سطحی دیگر از مقایسه را بین روان‌شناسی‌های این دو جامعه میسر می‌سازد.

نقاط ضعف کتاب در محتوا نسبت به نقاط قوت آن ناچیز است. برخی از آن‌ها را می‌توانم در موارد زیر بشمارم. الف) مردم‌شناسی بر اساس هدف بلندپروازانه خود که کشف تفاوت‌ها و شباهت‌ها در میان جماعت‌های مختلف نوع بشر است، همواره دو روش‌شناسی مطالعه موردی و تحلیل تطبیقی را به‌طور همزمانی به کار می‌برد. مطالعه موردی در یک مردم‌نگاری، که اساساً حاصل پژوهش میدانی خود محقق است، و تحلیل تطبیقی از خلال مقایسه چند مردم‌نگاری به ثمر می‌رسد. لیندولم هم دقیقاً از همین منطق در سراسر کتاب بهره می‌برد، اما درحالی‌که مثال‌های بسیار درخشان از جوامع غیرغربی می‌زند، وقتی به جوامع غربی می‌رسد عمده نمونه‌ها از جامعه آمریکایی است. حتی فصل آخر کتاب به‌طور کامل به بررسی موضوع هویت در آمریکا اختصاص یافته است. گویی که کلیت غرب در قالب یک فرهنگ و آن یکی هم در قامت آمریکا درآمده است. جای آن بود که به نقاط دیگری که تحت سیطره فرهنگ مدرن قرار گرفته‌اند بیش‌تر از این پرداخته شود. کلیشه ذهنی لیندولم هم مثل بسیاری از مردم‌شناس‌ها آن است که فرهنگ و جامعه مدرن امری یکدست است. نویسنده می‌توانست به‌طور خاص به تمایزهای درون جوامع مدرن در فصل دوازدهم «عشق و فرهنگ»، عشق رمانتیک به‌عنوان عاطفه‌ای که تصور می‌شود مخصوص غرب بوده است.

ب) یکی از مهم‌ترین جریان‌های نظری در سراسر کتاب، روانکاوی است. و نویسنده به‌خوبی در رویکرد تلفیقی خود از تنش‌های درون‌روان و روان‌های فردی برای فهم صورت‌بندی‌های فرهنگی استفاده می‌کند. اما لازم بود که لیندولم به‌طور خاص در فصل پنجم «روانکاوی فرهنگ» با در نظر گرفتن خوانندگان به‌عنوان افرادی مبتدی، اصول و روش‌های روانکاوی فرویدی، نوافرویدی، و پسا فرویدی را شرح دهد. مثلاً خواننده به یک‌باره با مفهوم انتقال بدون هیچ توضیحی مواجه می‌شود. یا ساختار نهاد-خویشتن-فراخویشتن، مکانیسم‌های دفاعی، اروس و تاناتوس، همگی مفاهیم تخصصی روانکاوی‌اند

که فهم بحث‌ها را برای کسانی که از قبل مطالعاتی در این زمینه نداشته‌اند، دشوار می‌کند. شتاب‌زدگی موجود در بحث‌های روانکاوی به دقت نظرهای لیندولم آسیب زده است.

۵. نتیجه‌گیری

آرمان نظری کتاب فرهنگ و هویت آن بود که بتواند از سه انگاره روان‌شناختی، مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی را ترکیب کند. لیندولم با آوردن مثال‌هایی مردم‌نگارانه از سراسر جهان و برکشیدن عناصری از سه سطح روان‌های فردی، ارزش‌های فرهنگی، و سازمان جمعی، دست به این تهور نظری زده است. آن‌چنان که از شواهد موجود در متن برمی‌آید، لیندولم توانسته با پیچیدگی لازم برای چنین تحلیلی، از عهده این کار برآید. و همین امر اهمیت و جایگاه ممتاز کتاب را در متون انگلیسی مربوط به مردم‌شناسی روان‌شناختی نشان می‌دهد.

کتاب فرهنگ و هویت نخستین کتاب و منبع درسی در زبان فارسی در حوزه بسیار مهم مردم‌شناسی روان‌شناختی است. با توجه به این‌که ادبیات رشته مردم‌شناسی در ایران فاقد این حوزه بود، حال دانشجویان و محققان به منبعی قوی دسترسی دارند برای مسلح شدن به دیدگاه‌های نظری و اطلاع از پژوهش‌های میدانی انجام‌گرفته در این حوزه. چارلز لیندولم که در این اثر تلاش کرده جامعیت در رویکرد نظری و مثال‌ها را حفظ کند، متنی ارزشمند برای راهنمایی تحقیق‌های مردم‌شناختی روان‌شناختی آفریده است. از این جهت، کتاب فرهنگ و هویت منبع تخصصی کاملاً کاربردی برای مخاطبان متخصص است. با این وجود، کتاب مخاطبان وسیع‌تری از دانشگاهیان را نیز می‌تواند در بر بگیرد، آن‌جایی که گزارش‌های مردم‌نگارانه از فرهنگ‌ها و جوامع متنوعی از سراسر جهان در مورد موضوعاتی چون عاطفه یا عشق به میان می‌آید. از این نظر، امکان تأمل خوانندگان غیرتخصصی بر سر انسانیت مشترک یا متفاوت مان پدید می‌آید.

کتاب‌نامه

Beatty, Andrew. 2017. "Psychological Anthropology: An Awkward Hybrid?" in *The Routledge Companion to Contemporary Anthropology*, edited by Simon Coleman, Susan B Hyatt, and Ann Kingsolver, London and New York: Routledge.

Beatty, Andrew. 2019. "Psychological Anthropology", *Oxford Bibliography*, 24 April.

- Bock, Philip. 1988. *Rethinking Psychological Anthropology*, New York: Freeman.
- Bourguignon, Erika. 1979. *Psychological Anthropology: An Introduction to Human Nature and Cultural Difference*, New York: Holt.
- Casey, Conerly & Robert Edgerton (eds.). 2005. *A Companion to Psychological Anthropology: Modernity and Social Change*, Oxford, England: Blackwell Publishing.
- Eller, Jack D. 2018. *Psychological Anthropology for the 21st Century*, Routledge.
- Hsu, Francis (ed.). 1961. *Psychological Anthropology: Approaches to Culture and Personality*, Chicago, IL: Dorsey.
- Levine, Robert A (ed). 2010. *Psychological Anthropology: A Reader on Self in Culture*, Wiley-Blackwell.
- Lindholm, Charles. 2007. *Culture and Identity: The History, Theory, and Practice of Psychological Anthropology*, Oxford: Oneworld Publications.
- Spindler, George (ed.). 1978. *The Making of Psychological Anthropology*, Berkeley: University of California Press.
- Schwartz, Theodore, White, Geoffrey M. & Catherine A. Lutz (eds). 1993. *New Directions in Psychological Anthropology*, Cambridge: University of Cambridge University.